

درآمدی بر تاریخ اجتهاد*

سید احمد آقا حسینی**

تاریخ تأیید: ۸۹/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۰

مترجم: محمدرضا توکلی***

چکیده

مطالعه تاریخ شکل‌گیری اجتهاد به لحاظ ریشه‌یابی روشهای مختلف موجود در استنباط احکام، امری بایسته و ضروری است. نوشته حاضر به برشماری منابع فقه می‌پردازد که با قرآن و سنت آغاز می‌شود و سپس در میان اهل سنت به اجتهاد به رأی و مشخصاً قیاس

* اشاره: این مقاله اقتباس از مقدمه‌ای است که بر نخستین جلد از کتاب تنقیح العروة الوثقی با عنوان تاریخ اجتهاد نگاشته شده است. کتاب مزبور تقریر بحث‌های فقهی مرحوم آیت‌الله العظمی خویی رحمته‌الله است که تحت عنوان اجتهاد و تقلید ایراد شده و توسط مرحوم میرزاعلی غروی تبریزی به نگارش درآمده است. برحسب مسموع، این مقدمه از «سید عبدالرزاق موسوی مقرر» صاحب کتاب «مقتل الحسین» رحمته‌الله می‌باشد که توسط آقای محمدرضا توکلی، عضو هیئت علمی دانشگاه قم، به فارسی ترجمه و توسط سید احمد آقا حسینی، دانش‌آموخته جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه، مورد اصلاح و بازنویسی قرار گرفته است (سرمدیر مجله).

** فارغ‌التحصیل جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه.

*** عضو هیئت علمی دانشگاه قم.

می‌انجامد که موضع منفی اهل بیت علیهم‌السلام را در پی داشته است
فراز و فرود مسیر حرکت فقه در دوران حکومت‌های خلفا و زمامداران اموی و عباسی
متفاوت بوده است. دوران منع تدوین حدیث، کم‌توجهی حکمای آل امیه و عنایت
هدهدندان بنی‌عباس به فقها و در نتیجه گسترش مکاتب فقهی و سپس محصور نمودن آن
در چهار مذهب، نکاتی در خور توجه و بررسی است.
اما فقه امامیه به دلیل اعتقاد به اصل امامت و توسعه سنت به قول و فعل و تقریر
معصومان علیهم‌السلام در ادامه سنت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سیر تکامل را طی کرده است. خصوصاً با آغاز
غیبت کبرا مجامع روایی تدوین و تبویب می‌گردد و فقیهان نامداری در همان دوران تا
عصر امروز یکی پس از دیگری در رشد و بالندگی فقه اهل بیت علیهم‌السلام می‌کوشند و در این
روند ممتاز، سهم می‌گردند.

کلیدواژه‌ها: کتاب، سنت، قیاس، مذاهب اربعه، فقهای شیعه.

مقدمه

قبل از ظهور اسلام، مردم و ملتها در میان امواج گمراهی سرگردان بودند و از هر دره پستی و حقارت که نجات می‌یافتند به دره‌ای عمیق‌تر از آن سقوط می‌کردند. در میان آنها آشوب و هرج و مرج حاکم بود و عاداتهای خرافی و اعتقادات زشت و ناروا در میان آنها فرمانروایی می‌کرد. بنابراین، خونهای ریخته شده، جنگهای مداوم و پی‌درپی، خلق و خوی حیوانی و وحشیانه و نظامهای سست و بی‌بنیان در همه‌جا رایج بود و مسیر امنیت پر از خار و خاشاک و راه انسانیت در قهقرا و واپس‌گرایی جاری بود. مردم سنگهایی را می‌پرستیدند و در نهایت ضعف و پستی زندگی و پیوسته در هراس قرار داشتند.

در چنین زمانی پیامبر اسلام ﷺ در حالی که چراغ هدایت بشر را در دست داشت ظهور کرد؛ او آنان را به شرایط عالی زندگی بشر و تعالیم الهی و اصول مقدس حاکم بر آن دعوت نمود و بدین سان تلاش کفر و بی‌دینی را باطل ساخت و پایه‌های بت‌پرستی را از هم گسست. عاداتهای جاهلی به سستی گرایید و تعالیم حضرت مایه دستیابی به عزتی جاویدان گردید.

۱. منابع اصیل در فقه اسلامی

الف. کتاب مجید

این کتاب مقدس، منبع و سرچشمه معارف و علوم مختلف است. دانشمندان و فقیهان دین و شریعت از آن مدد می‌جویند و فرقه‌های اسلامی در تأیید عقاید خود از آن بهره می‌گیرند و فیلسوفان و پژوهشگران در مباحث مهم به آن اقتدا می‌کنند. اصحاب پیامبر ﷺ، قرآن را به طور کامل در زمان حیات پیامبر ﷺ و به دستور ایشان در مجموعه‌ای خاص گردآوری نمودند (حاکم، مستدرک الحاکم: ۲/

۶۱۱؛ طالیسی، مسند الطالیسی بی‌تا: ۲۷۰؛ (ابن هشام، السیرة النبویة ۱۴۱۸: ۲۱۰/۷؛ عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بی‌تا: ۹/۴۴۰)، زیرا رها کردن این کتاب مقدس و این قانون وحی شده بر ایشان، به صورت پراکنده بر صفحات و استخوانها - همان‌گونه که عده‌ای می‌پندارند- باعث نابودی یا زیادت و نقصان در آن می‌شد، در حالی که قرآن مجید دربردارنده ساختارهای صحیح زندگی و سعادت نسل برای همیشه است.

هیچ یک از فریقین، در گردآوری قرآن مجید به ترتیب نزول به دست حضرت امام علی علیه السلام اختلافی ندارند (عسقلانی، همان: ۹/۴۳؛ نوری، ارشاد الساری بی‌تا: ۷/۴۵۹؛ عینی، عمدة القاری بی‌تا: ۹/۳۰۴).

ابن ندیم، مصحفی را به خط امام علی علیه السلام در نزد ابویعلی حمزه حسنی دیده که بنوالحسن آن را ارث می‌بردند (بغدادی، فهرست ابن ندیم: ۴۲). به همین منوال، گروهی از صحابه نیز قرآن را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نگاشته‌اند (آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم بی‌تا: ۱/۲۴). محمد بن کعب قرطبی نیز نقل می‌کند که امام علی علیه السلام، عثمان و ابن مسعود در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به نگارش قرآن پرداخته‌اند (نظاری قرطبی، تفسیر قرطبی ۱۴۰۵: ۱/۵۸).

ابن عربی مالکی اندلسی نیز در این زمینه، احادیث صحیحی را که به جمع کردن تمام قرآن در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و به دستور ایشان دلالت دارند، نقل کرده است. تألیف قرآن از جانب خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و حضرت نیز آن را برای نویسندگان و اصحاب خود بیان می‌کرد و آیات را به ترتیب ابواب آن مرتب می‌نمودند، مگر در مورد سوره براءت که مطلبی را برای آنها بیان نکرد تا بر مردم مشخص گردد که خداوند تبارک و تعالی هرآنچه را بخواهد به انجام می‌رساند (ابن عربی، احکام القرآن ۱۴۲۱: ۱/۳۶۶).

حدیث انس بن مالک بر این نکته تأکید دارد که چهار نفر از صحابه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به جمع‌آوری قرآن پرداختند. آنها عبارت‌اند از: معاذ بن جبل، زید

بن ثابت، ابوزید یکی از عموهای او و روایت در مورد نفر چهارم دچار اختلاف است که آیا این شخص ابودرداء و یا ابن کعب است (عسقلانی، همان: ۴۴/۹).
حاکم نیشابوری نیز جمع قرآن را در زمان حیات رسول اعظم صلی الله علیه و آله و از زبان زید بن ثابت این گونه بیان می‌دارد: ما در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به تألیف قرآن از روی نوشته‌ها می‌پرداختیم (حاکم نیشابوری، همان: ۶۱۱/۲). ابن عمر آشکارا به جمع قرآن و خواندن آن در هر شب تأکید می‌کرد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خواندن امر فرمود (نوری، ارشاد الساری: ۴۵۹/۷).

ب. سنت نبوی

سنت عبارت است از اوامر و نواهی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اعمال ایشان در برابر صحابه که به قصد هموارسازی راه وصول به رضوان الهی و تقریر و توضیح اعمال و رفتار صحابه در حضور ایشان به انجام می‌رسید. سنت نبوی در اهمیت و ارزش چون کتاب قرآن بود، زیرا صاحب آن مصداق آیه «لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» بود.

اولین کسی که به کتابت حدیث پرداخت، ابورافع غلام رسول الله صلی الله علیه و آله بود که عباس بن عبدالمطلب او را به آن حضرت هدیه کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را آزاد نمود و ابراهیم نامید. وی پیش تر مسلمان شده بود و به مدینه مهاجرت کرد و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام باقی ماند و نماینده امام علیه السلام بر بیت‌المال کوفه بود، ولی در اوایل خلافت امام علیه السلام از دنیا رفت (صدر کاظمی، تاسیس الشیعة لعلوم الإسلام بی تا: ۲۸۰).

نظر سیوطی در نسبت دادن این امر به زهری (سیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی ۱۴۲۰: ۲۴؛ شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات ۱۴۱۳: ۱۱۲). باطل است، زیرا ابورافع بر وی متقدم است؛ مگر منظور سیوطی اولین نفر از تابعین باشد. ولی با وجود این، زرقانی معتقد است که صحابه و تابعین به نوشتن حدیث نمی‌پرداختند و به نقل الفاظ احادیث و حفظ آن اکتفا می‌کردند که البته کتاب صدقات

از این امر مستثنا نبود. اما آنگاه که عمر بن عبدالعزیز از نابودی احادیث نبوی بیمناک شد، به قاضی خود در مدینه، یعنی ابوبکر محمد بن عمرو بن حزم دستور جمع‌آوری احادیث را داد. گرچه ابن حزم قبل از اینکه عمر بن عبدالعزیز به او نامه‌ای بنویسد، کتابی را در این زمینه جمع‌آوری کرده بود (زرقانی، شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک، بی‌تا: ۱/ ۱۰). در تاریخ ابونعیم اصفهانی نیز آمده که عمر بن عبدالعزیز به تمامی نواحی مملکت نامه نوشت و به جمع‌آوری احادیث پیامبر ﷺ برای جلوگیری از نابودی آن دستور داد (اصفهانی، ذکر اخبار اصفهان [تاریخ اصفهان]، ۱۳۷۷: ۱۴۰).

۲. ظهور قیاس در عرض کتاب و سنت

صحابه بعد از وفات رسول خدا ﷺ و تابعین نیز بعد از صحابه مسائل شریعت را از احادیث نبوی برداشت می‌کردند. اما زمانی که به سبب آمیزش مسلمانان با دیگران، فروع زیاد شد و در گهرهای درخشان احادیث نبوی نص تصریحی بر این فروع وجود نداشت، عده‌ای از علما به رأی و استحسان دچار شدند و این‌گونه توجیه کردند که شریعت معقوله المعنی بوده و اصول محکمی دارد که از کتاب و سنت برداشت می‌گردد. آنها به بحث از علل احکام و ربط مسائل به یکدیگر می‌پرداختند و در مواردی که بر آن نصی نمی‌یافتند از فتوای به رأی نیز رویگردان نبودند. اینان به اصحاب «رأی و قیاس» مشهور شدند و در مقابل افرادی قرار گرفتند که فقط بر نصوص تکیه داشتند و به «اهل ظاهر» معروف بودند. بیشتر اهل عراق از «قیاسیون» و اکثر اهل حجاز از «اهل حدیث» بودند. به همین منوال است که سعید بن مسیب آنگاه که ربیع بن عبدالرحمن (م ۱۳۶ق) از او درباره علت حکمی می‌پرسد، به وی این‌گونه پاسخ می‌دهد: تو عراقی هستی (امین، فجر الاسلام بی‌تا: ۱/ ۲۹).

شاید اولین نفری که فکر عمل کردن بر اساس قیاس را داشت عمر بود. او در نامه‌ای به ابوموسی اشعری می‌گوید: اشباه و امثال را بشناس و در این صورت کارها را به مشابه آن قیاس کن و به نزدیک‌ترین آن به خداوند تبارک و تعالی و شبیه‌ترین

آن به حق روی آور (قلقشندی، صبح‌الاعشی: ۱۰/۱۱۴). از جمله کسانی که به قیاس و استحسان گرایید، ابوحنیفه نعمان بن ثابت (م ۱۵۰ق) است که آن را از استاد خود حماد بن سلیمان (م ۱۲۰ق) آموخته بود. حماد خود شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی (م ۹۳ق) (محدث دهلوی، حجة‌الله البالغة: ۱/۱۱۸) است. در پایه‌گذاری این مذهب، ابوحنیفه را دو تن از شاگردان وی یعنی ابویوسف قاضی (وفات ۱۸۲ق) و محمد بن حسن شیبانی (م ۱۸۹ق) (عبدالرزاق، تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة ۱۹۶۶: ۲۰۵). همراهی و یاری کرده‌اند.

موضع اهل بیت علیهم‌السلام در برابر قیاس

ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام پیوسته بی‌اعتبار بودن قیاس را به ابوحنیفه یادآور می‌شد. روزی به او فرمود: کدام یک از این دو در نزد خداوند تبارک و تعالی بزرگ‌تر است، قتل نفسی که خداوند آن را حرام شمرده یا زنا؟ ابوحنیفه گفت: قتل. امام صادق علیه‌السلام پرسید: پس چرا خداوند در قتل دو شاهد و در زنا چهار شاهد را می‌پذیرد؟ ابوحنیفه سردرگم و و مشوش شد و ندانست چگونه پاسخ دهد. آنگاه امام صادق علیه‌السلام پرسید: از روزه و نماز کدام یک در نزد خداوند برتر و بزرگ‌تر است؟ ابوحنیفه گفت: نماز. امام صادق علیه‌السلام پرسید: پس چرا زنان در ایام حیض باید قضای روزه را به جا آورند، ولی نباید قضای نماز را به جا آورند؟

آنگاه امام علیه‌السلام فرمود: ای بنده خدا، از خدا پروا کن و از قیاس بپرهیز. فردای قیامت، ما و شما در برای خداوند تبارک و تعالی حاضر می‌شویم. حجت ما این است که می‌گوییم خداوند تبارک و تعالی و پیامبر او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این‌گونه فرموده است، اما تو و یارانت می‌گویید: ما قیاس کردیم و این‌گونه دیدیم. خداوند هرگونه بنخواهد در مورد ما و شما عمل می‌کند. اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود؛ زمانی که خداوند بلندمرتبه او را به سجده بر آدم امر کرد گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از

گل آفریده‌ای (جوزیه، أعلام الموقعین عن رب العالمین ۱۴۱۶: ۱/۲۲۲).

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: اگر دین به رأی بود، زیر و کف پا به مسح سزاوارتر از روی پا بود (ابن حزم، المحلی: ۱/۶۱).

از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این گونه روایت شده است: امت من به هفتاد و چند فرقه تقسیم می‌شوند، بزرگ‌ترین فتنه در قوم من گروهی هستند که امور را با نظرات خود قیاس می‌کنند و حلال را حرام و حرام را حلال می‌گردانند (ابن عبدالبر، جامع بیان العلم و فضله ۱۴۲۴: ۲/۷۶).

امام صادق علیه السلام به به ابان بن تغلب (م ۱۴۱ق) می‌گوید: «سنت آنگاه که قیاس شود دین نابود می‌گردد.» آنگاه که ابان از ایشان در مورد دیه قطع یک انگشت از انگشتان زن پرسید، امام علیه السلام فرمود: ده شتر. ابان گفت: اگر دو انگشت قطع گردد؟ امام پاسخ داد: بیست شتر. ابان در مورد قطع سه انگشت سؤال کرد و امام علیه السلام فرمود: سی شتر. آنگاه ابان گفت: اگر چهار انگشت قطع گردد؟ امام علیه السلام فرمود: بیست شتر. ابان در شگفت شد و از این حکم بسیار تعجب کرد، زیرا عراقی بود و قیاس در نزد اهل عراق امری شایع و رایج بود. بنابراین، گفت: پناه بر خدا، اگر این خبر به ما در عراق برسد می‌گوییم این سخن از سوی شیطان آمده است.

امام علیه السلام فرمود: درنگ کن ابان. این حکم خداست و پیامبر او صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده که زن در دوسوم دیه با مرد شریک است و چون به این حد برسد به نصف باز می‌گردد. ای ابان، تو مرا به قیاس گرفتی و سنت آنگاه که قیاس گردد، دین محو و نابود و باطل می‌شود (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ۱۴۱۲: ۲/۴۴۱؛ برقی، المحاسن ۱۳۷۰: ۱/۲۱۴؛ مالک، مواطاة ۱۴۰۶: ۳/۶۵).

سعید بن مسیب و مالک و تمامی اهل مدینه در این مسئله همین گونه حکم می‌داده‌اند (شوکانی، نیل الاوطار ۱۹۷۳: ۷/۵۶). در حدیث آمده که ربیعہ از سعید بن

مسیب در مورد دیه انگشت زن پرسید و او گفت: ده شتر. پرسید: در مورد دو انگشت چطور؟ پاسخ داد: بیست شتر. ربیعہ دوباره پرسید: سه انگشت چه؟ پاسخ داد: سی شتر. بازگفت. چهار انگشت؟ جواب شنید: بیست شتر. سپس ربیعہ گفت: چون زخمش زیاد و مصیبتش فزون گشت عقلش ناقص شد. سعید گفت: تو عراقی هستی؟ ربیعہ جواب داد: عالمی در شک یا جاهلی خواهان فراگیری [هستم]. ربیعہ جواب داد: ای پسر برادرم، این سنت است (بیہقی، السنن الکبری ۱: ۱۴۱۹: ۸/۹۶۷).

۳. فقه و فقیهان در عصر دولت اموی

علم حدیث مدتی را مابین حفظ و تدوین در گردش بود تا اینکه حکومت اموی روی کار آمد. احمد امین، دوران حکومت اموی را این گونه توصیف می‌کند: حکومت اموی یک حکومت اسلامی نبود که در آن میان مردم به مساوات رفتار شود و انسان نیکوکار صرف نظر از اینکه عربی یا غیرعربی باشد پاداش داده شود. دولت مردان اموی نیز خدمتگزار همه مردم نبودند. در حقیقت این حکومت یک دولت عربی بود و حکام آن فقط در خدمت عرب بودند. بر قوم عرب در آن زمان عقاید جاهلیت حکم می‌راند نه عقاید اسلامی.

خلفای دولت اموی به امر تشریح اهمیت چندانی نمی‌دادند، مگر افراد اندکی مانند عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، فقه جایگاهی مانند آنچه در دوره خلافت عباسی داشت به دست نیاورد. آنها در جهت رسمی کردن فقه خود نیز تلاش نمی‌کردند. بنابراین، نمی‌بینیم افرادی چون ابویوسف که بعدها در دولت عباسی آمده از حمایت و تأیید خلفا در امر تشریح برخوردار و بین آنها و خلفا از طرفی و از میان آنها و قاضیان شهرها و ناحیه‌های حکومت از طرف دیگر ارتباط و اتصالی محکم برقرار باشد. از میان علما نیز فقط عده‌ای بسیار اندک مانند زهر با بنی‌امیه در ارتباط بودند (امین، فجر الاسلام: ۱/۲۹۹). در عصر اموی فتوا در مدینه بود و خلفا بدون آن هیچ امری را به تأیید و انجام نمی‌رساندند. در ضمن فقهای این عصر آثار مکتوبی را در

فقه از خود برجای نگذاشتند و این امر در عصر عباسی به وقوع پیوست (جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة ۱۹۷۸: ۱/۲۰۸).

۴. فقه و فقیهان در عصر حکومت عباسی (دوره نخست)

در سال ۱۳۲ق بعد از فروپاشی دولت اموی و شروع عصر عباسی، خلفا به حمایت و تشویق حرکت علمی پرداختند و ارباب علم و عالمان را با قدرت و مکننت خود حمایت نمودند. در نتیجه، علوم دینی در سایه حمایت آنها رشد و گسترش یافت و کتابهای زیادی از زبانهای خارجی به زبان عربی ترجمه شد. این پیشرفت و گسترش در حیطه علوم دینی سریع‌تر و گسترده‌تر از غیر آن بود، زیرا آنها شایستگی خود را به امر خلافت بالاتر و بیش از خاندان اموی می‌دانستند و مدعی بودند بر ویرانه‌های حکومت کفر بنی‌امیه، نظام منطقی و مطابق با احکام دین و سنت رسول اعظم - که درود خدا بر او و خاندانش باد - تشکیل داده‌اند (عبدالرزاق، همان: ۲۰۳).

زمانی که پایه‌های دولت عباسی استوار شد و از سوی دیگر تعداد مذاهب و دیدگاهها زیاد گردید، منصور دوانیقی به بهانه جلوگیری از آشفتگی امور دین و شریعت، به مالک بن انس امر کرد کتابی بنویسد که در آن از ساده‌گیریه‌های ابن عباس و سختگیریه‌های ابن عمر دوری جوید. مالک کتاب الموطأ را به رشته تحریر درآورد. منصور خواست مردم را به عمل به آن وادارد، همان‌گونه که عثمان مردم را به پذیرفتن مصحف واداشت؛ ولی مالک با این ادعا که مردم بعد از رسول خدا ﷺ بر راه هدایت هستند در تصمیم خود سست شد و منصور نیز در اجرای نقشه خود کندی به خرج داد (زحیلی، تاریخ القضاء فی اسلام ۱۴۲۲: ۳۹). این داستان را در مورد هارون الرشید و مالک نیز نقل کرده و آورده‌اند که هارون خواست مواطأ را بر دیوار کعبه آویزان کند، ولی مالک با این عمل مخالفت کرد (زهري، طبقات المالکة ۱۴۲۰: ۳۰). این در حالی است که هر دوی آنها به آنچه در نزد امام صادق علیه السلام از فقه و شریعت برگرفته از لوح محفوظ و فنون معارف و تأویل قرآن مجید وجود داشت

آگاه بودند، اما خود را به جهل و غفلت می‌زدند. منابع معتبر، تاریخ اعتراف این دو را نسبت به این موضوع ثبت کرده‌اند.

در این عصر، استنباط احکام و پایه‌های آن شکل گرفت و عالمان این حیطه به نام فقها شناخته شدند. موفق احمد ملکی حنفی معتقد است ابوحنیفه اولین کسی است که فقه را تدوین و ابواب آن را مرتب کرده است (ملکی حنفی، مناقب ابوحنیفه: ۱/۱۳۶). ولی شافعی رازی این ادعا را نپذیرفته و این‌گونه با وی به مناقشه تاریخی پرداخته که اگر منظور وی از تدوین، مبحث تصنیف است که چیزی از این امر برای ابوحنیفه به اثبات نرسیده و اصحاب ابوحنیفه صاحبان تصنیف هستند. اگر هم منظور وی تفریع است، صحابه و تابعین بر وی در این موضوع پیشی گرفته‌اند (شافعی رازی، مناقب شافعی: ۴۴۰).

۵. فقه و فقیهان در عصر حکومت عباسی (دوره دوم)

در عصر عباسی دوم به سال ۳۳۲ق، مجتهدانی در میان فقهای اسلام ظهور کردند و مذهبی به دست آنها شکل گرفت، ولی این مذاهب در برابر مذاهب اربعه که اجتهاد در آنها محصور شده بود دوام نیافت، به همین صورت تقلید نیز فقط منحصر به همین مذاهب شده و تقلید از غیر اینها منسوخ شد و مردم باب اجتهاد را مسدود دانستند (حسن، تاریخ سیاسی اسلام ۱۳۳۱: ۳/۳۳۱). هرچند عده‌ای از علمای اهل سنت این مطلب را نپذیرفته و ادعای باز بودن باب اجتهاد را داشتند (هیثمی، تحفة المحتاج بشرح المنهاج ۱۴۱۸: ۴/۳۷۶). عده‌ای نیز بر این باور بودند که محدود و بسته بودن فضل خداوند تبارک و تعالی بر برخی و محدود شمردن فهم احکام شریعت راجع به گروهی خاص، نوعی جرأت و جسارت در برابر خداوند عزوجل و پیامبر ﷺ و شریعت محسوب می‌گردد (حسن‌خان، حصول المأمول من علم الاصول ۲۰۰۴: ۱۸۶).

محمد فرید وجدی نیز معتقد است باب اجتهاد و استنباط از کتاب و سنت تا

روز قیامت باز است، ولی کوتاهی فهم برخی از افراد بارز و شاخص، آنها را بر آن داشته تا برای پنهان کردن این کوتاهی دست به دامن ادعای انسداد باب اجتهاد بزنند (وجدی، دایرة معارف القرن العشرون ۱۳۵۱: ماده جهل).

در باب علت محصور شدن مذاهب به مذاهب چهارگانه اختلاف نظر وجود دارد. یاقوت حموی بر این باور است که «قادر عباسی» که به سال ۳۸۱ق بر تخت نشست، به چهارنفر از علمای اسلام دستور داد که هر کدام مختصری را بر مذهب خود به رشته نگارش درآوردند. بنابراین، ماوردی شافعی/قناع را نوشت، ابوالحسن القدوری مختصری را بر مذهب ابوحنیفه نوشت و ابو محمد عبدالوهاب بن محمد بن نصر مالکی نیز مختصری را در فقه مالکی نگاشت. اما فردی که در مذهب احمد حنبل مطلب نوشته باشد مشخص نیست. چون این نوشته‌ها به قادر عرضه شد، آنها را پذیرفت و عمل به آن را تأیید کرد (حموی، معجم الادباء ۱۳۹۱: ۱۵/۵۴).

شاگرد مجلسی، ملا عبدالله معروف به آفندی، از تفاهم رؤسای حکومت بر تقلیل آرا در احکام شرعی در زمان علم الهدی شریف مرتضی (م ۴۳۶ق) سخن به میان می‌آورد. دلیل این اقدام، جلوگیری از کثرت اختلاف در احکام شرعی و در نتیجه کاهش اطمینان به شریعت و در نهایت تبدیل شدن آن به امری شبیه انجیل‌های ساختگی عنوان شد. برای اجرای این برنامه، مبلغی مشخص کردند که هر طایفه‌ای آن را بپردازد مذهبش به طور رسمی مورد تأیید قرار گیرد. ارباب مذاهب چهارگانه به خاطر فراوانی تعداد و امکاناتشان توانستند مبلغ معین شده را بپردازند و بقیه مذاهب از این عمل بازماندند. شیعه امامیه نیز با این عمل موافقت نکرد و شریف مرتضی نیز نتوانست آنها را اقناع کند. بنابراین، مذاهب چهارگانه از سوی دولت به طور رسمی مورد تأیید قرار گرفت و بقیه از رسمیت افتادند (همان).

این دیدگاه به دور از آنچه حموی نقل کرده نیست، زیرا شریف مرتضی سال‌های زیادی با القادر بالله معاصر بوده و بنابراین احتمال می‌رود دولت برای از بین بردن بهانه‌ها و کم کردن نظرات مال زیادی را در نظر گرفته باشد. احتمال هم دارد که

القادر بالله بذر این عمل را کاشته و باروری و محکم شدن پایه‌های آن در زمان بیبرس شکل گرفته باشد. مقریزی این گونه می‌نگارند:

در زمان فرمانروایی بیبرس بند قداری در قاهره مصر، چهار قاضی شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی عهده‌دار قضاوت بودند و این عمل از سال ۶۶۵ق به همین منوال ادامه داشت و در تمامی مناطق عالم اسلامی غیر از این مذاهب چهارگانه و مذهب اشعری (ابوالحسن علی بن اسماعیل)، مذهب دیگری شناخته شده و معروف نبود. این مذاهب، ملاک عمل مدارس و محاکم در ممالک اسلامی بودند و با هر کس که بر غیر این مذاهب عمل می‌کرد مخالفت و دشمنی می‌شد و مورد انکار قرار می‌گرفت. هیچ قاضی به کار گماشته نمی‌شد و شهادت هیچ فردی پذیرفته نمی‌شد و برای خطابه و امام جماعت و تدریس مقدم شمرده نمی‌شد مادامی که مقلد یکی از این مذاهب چهارگانه نبودند. فقهای اسلام نیز در طول این مدت به وجوب پیروی از این مذاهب چهارگانه و تحریم بقیه مذاهب فتوا می‌دادند و این عمل تا زمان ما ادامه دارد (همان).

۶. اجتهاد نزد امامیه

الف. دوره تدوین جوامع روایی

اصحاب امامیه به قانون بزرگ خلافت الهی اعتقاد دارند که بر این اساس پیامبر اسلام ﷺ در طول حیات خود، آشکارا و در مواضع مختلف، اسم افرادی را از فرزندان معصوم خود برده که بعد از سید الاوصیاء امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام امر خلافت و امامت را عهده‌دار می‌گردند. آنان به توضیح آنچه خداوند تبارک و تعالی از علم به اسرار طبایع و حوادث نیک و بد جهان هستی به آنها اعطا کرده پرداخته‌اند. اصحاب امامیه نیز به حفظ و نگهداری احادیثی که از ائمه معصوم خود در زمینه فقه شریعت و آثار آن دریافت کرده بودند می‌پرداختند، به گونه‌ای که فقط

یک راوی به نام ابان بن تغلب از امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام سی هزار حدیث نقل کرده است (شیخ بهایی، الوجیز بی تا). چهار هزار نفر از شاگردان امامان که هر یک دانشمندانی از حجاز، عراق، شام و خراسان بوده‌اند، از پاسخ به مسائل مختلف چهارصد کتاب گردآوری کرده‌اند که اصول چهارصدگانه نام گرفته‌اند (محقق حلی، المعترف فی شرح المختصر ۱۳۶۴: ۵؛ شهید اول، ذکر الشیعه ۱۴۱۹: مقدمه).

اینها همه علاوه بر مطالبی است که از امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام و ائمه هدی بعد از امام صادق علیه السلام تدوین گردیده است. در واقع احادیث جمع‌آوری شده در این زمینه به وسیله صحابه بسیار فراوان‌تر از اصول چهارصدگانه است (صدر، نه‌ایة الدرایة فی شرح رسالۃ الموسومة: ۲۱۳). این احادیث را در دایرة المعارف‌های مهمی همانند اصول چهارگانه حفظ می‌کردند. این کتب اربعه عبارت‌اند از:

۱. کافی، از محمد بن یعقوب کلینی (م. ۳۲۹ق) در بغداد. وی این کتاب را در زمان حیات سفرای امام عصر علیه السلام تألیف کرده است. ملا خلیل قزوینی در شرح کافی روایت می‌کند که این کتاب به ساحت مقدس امام عصر علیه السلام عرضه شده و امام علیه السلام نیز آن را تأیید و تحسین نموده‌اند (قزوینی، صافی در شرح کافی بی تا). در متون شهید اول محمد بن مکی که به سال (۷۸۶ق) به شهادت رسیده، نیز آمده که احادیث این کتاب از احادیث موجود در صحاح سته بیشتر است. تعداد احادیث کافی را ۱۶۹۹ حدیث شمرده‌اند، حال آنکه صحیح بخاری با حذف حدیث‌های تکراری در آن و همین‌طور صحیح مسلم با حذف احادیث تکراری، هر کدام حاوی چهارهزار حدیث هستند، احادیث مؤطأ و سنن ترمذی و نسایی نیز به تعداد احادیث صحیح مسلم نمی‌رسد.

شیخ کلینی در جمع کافی، همان‌گونه که سعید بهبهانی (م. ۲۰۸ق) می‌گوید: رنج‌های زیادی را در مسافرت به شهرها و نواحی مختلف تحمل کرد و با شیوخ

اجازات نیز ملاقات داشت. نزدیک بودن زمان وی به دوران ارباب اصول چهارصدگانه و کتابهای مورد استفاده وی نیز بر این رنجهای می‌افزود. او در تألیف این کتاب بیست سال وقت صرف کرد (صدر، همان: ۲۲۰).

۲. من لایحضره الفقیه، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، متوفای در ری به سال ۳۸۱ق.

۳ و ۴. التهذیب و الاستبصار، از ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، متوفای و مدفون در منزل خود در نجف اشرف به سال ۴۶۰ق.

ملا محسن کاشانی معروف به فیض (م ۱۰۹۱ق) این اصول چهارگانه را همراه با شرح بر آن از برخی اخبار، در کتابی که آن را *وافی* نامید جمع‌آوری نمود. به همین منوال، این اصول چهارگانه را محمد بن حسن حر عاملی که در مشهد ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در سال ۲۰۴ق وفات یافت، همراه با شرح و اضافات از کتابهای دیگر، در کتابی به نام *وسائل الشیعه* جمع‌آوری نمود و محمدحسین النوری، متوفای در نجف اشرف در سال ۱۳۲۰ق، نیز در کتابی که آن را *مستدرک* نامید، هر آنچه را در کتاب *وسائل* ذکر نشده بود جمع‌آوری نمود.

برای مرحوم محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق در اصفهان) جوامع اخبار همراه با آنچه علمای سنت در حدیث و فقه و رجال و فلسفه و سیره نوشته بودند فراهم شده بود و این مهم به مساعدت پادشاهان صفوی امکان‌پذیر گشته بود، وی نیز این معارف را از دایرة المعارف به نام *بحار* و در بیست و شش جلد جمع‌آوری نمود. کتابهایی که در این قسمت معرفی نمودیم، همگی چاپ شده و در همه جا منتشر شده‌اند.

ب. آغاز اجتهاد و امتداد آن تا دوران معاصر

اوضاع و احوال در زمان ائمه معصومان علیهم السلام بر همین منوال بر حفظ و تدوین احادیث استوار بود تا اینکه با وفات ابوالحسن علی بن محمد سمری در نیمه شعبان سال ۳۲۹ق در بغداد، غیبت کبری آغاز شد. در این عصر فروع فقه جعفری تدوین

شد. اولین کسی که باب استنباط فروع از ادله و تهذیب آن را گشود، شیخ جلیل محمد بن احمد بن الجنید ابوعلی کاتب اسکافی^(۱) معاصر با ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق علی بن بابویه (م ۳۲۹ق و مدفون در قم)، است. ابن جنید کسی است که در دو کتاب خود به نامهای *تهذیب الشیعه* و *الاحمدی*، فروع فقهی را نگاشته و آن را تبویب کرده و به بیان اصول مسائل و اقتضائات مذهب امامیه پرداخته است. چنانچه مسئله مورد نظر واضح باشد، به بیان فتوا اکتفا می‌کند و اگر از مسائل مشکله به حساب آید، دلیل آن را بیان می‌کند و اگر اقوال علما در آن مختلف باشد، به بیان علیل و صحیح و اصح و اقوی و ظاهر و اظهر در آن می‌پردازد.

حسن بن علی بن علی بن ابوعمیل، معروف به «العمانی الحداء»^(۲) نیز به دنباله‌روی از وی پرداخت. او یکی از چهره‌های شاخص و علمای برتر امامیه است که با کلینی و صدوق اول معاصر بوده است. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، بسیار او را ستوده است (*نجاشی، رجال النجاشی: ۳۶*). شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، در مورد او می‌گوید: او از متکلمان و فضلاهی امامیه است ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه، صاحب *کامل الزیارة*، (م ۳۶۹ق) و مدفون در رواق مشهد امام موسی بن جعفر علیه السلام، از وی استجازه کرد (*تنکابنی، قصص العلماء: ۳۲۴*). و وی نیز اجازه‌ای برای وی در مورد کتاب *التمسک بحبل آل الرسول* و برای سایر کتابهایش نگاشت (*خوانساری، روضات الجنات بی تا: ۱۶۸*).

پیرو این دو قضیه در شیوه استنباط، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (م ۳۱۴ق) معروف به شیخ مفید است. او دانشمندی بصیر، ماهر در مناظره با مخالفان، و مورد عنایت امام زمان علیه السلام بود.

کتاب *مقنعه* اثر وی محور بحث و بررسی علمای پس از او بوده است. شیخ نجیب‌الدین یحیی بن سعید الحلّی به نقل از سید محیی‌الدین ابن زهره می‌گوید:

وی جلد اول از *مقنعه* شیخ مفید و بخش اعظم جلد دوم را در سال ۵۸۴ق در حالی که هنوز به بیست سالگی نرسیده بود در نزد عمویش ابوالمکارم حمزة بن زهره الحسینی خوانده، در حالی که او بیش از هفتاد سال داشته و خود نیز این کتاب را قبل از بیست سالگی در محضر عالم بزرگوار شیخ ابومنصور نقاش موصلی که در آن زمان فرد سالخورده‌ای بوده، خوانده است. خود موصلی نیز اظهار داشته که کتاب *مقنعه* را در محضر شریف نقیب ابوالغاء محمدی و در اوایل عمر خود خوانده، حال آنکه نقیب در آن زمان فردی سالخورده بوده و نقیب نیز در اوایل عمر خود از محضر مؤلف کتاب *مقنعه* (رضی الله عنه) در خواندن آن کسب فیض نموده است.^(۳)

مثل این روایت از نجم‌الدین ابن نماء، از پدرش، از محمد بن جعفر مشهدی، از شیخ محمد بن حسن بن منصور نقاش موصلی، از نقیب محمدی موصلی، از شیخ مفید نیز نقل شده است (نوری، *مستدرک الوسائل* ۱۴۰۱: ۳/ ۳۶۹).

در همین عرصه، علم الهدی شریف مرتضی (م ۴۳۶ق) *ناصریات و انتصار* را در فقه مقارن به رشته تحریر در آورد و شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق) کتاب *المبسوط* را نگاشت که آکنده از فروع فقهی بود. وی در کتاب *الخلافا* خود نیز به مناظره با اهل سنت و بسط ادله در این زمینه پرداخت و کتاب *النهاية* ایشان نیز - مانند کتاب *الشرايع* محقق حلی در زمان حاضر - مورد توجه علما در تدریس قرار گرفته و به همین مناسبت شروح فراوانی بر آن نگاشته شده است.

محمد بن احمد بن ادريس حلی (م ۵۹۸ق) نیز کتاب *السرائر*، محقق نجم‌الدین جعفر بن یحیی حلی (م ۶۷۶ق) *الشرايع*، *مختصر النافع و المعتبر فی الفقه المقارن*، علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی (م ۷۲۶ق) *القواعد و التحریر و الارشاد و التذکرة و المنتهی*، شهید اول محمد بن مکی بن محمد عاملی که به سال ۷۸۲ق به شهادت رسید، کتابهای *الذکری و القواعد* و غیر از آن و شهید دوم علی بن احمد عاملی که در سال ۹۶۶ق به شهادت رسید، کتابهای *المسالک و روض الجنان* و غیر

از آن را نگاشتند. بر همین منوال، علمای امامیه این شیوهٔ تدوین در زمینهٔ مسائل فقهی را بر حسب اجتهاد خود همراه با تحقیقات گسترده و مهارت در استنباط فروع در پیش گرفته و از مسیر قیاس که با تیغهای اشتباه و گمراهی پوشیده است دوری جسته و در این راه از نور کلام ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روشنایی گرفته‌اند.

ج. نجف، دانشگاه بزرگ شیعه

زمانی که شیخ طایفه، محمد بن حسن طوسی، در بغداد از حنابله آزار فروانی دید چنان‌که به منزل ایشان در کرخ به سال ۴۸۸ق حمله بردند و کتابها و آثارش را به آتش کشیدند و منزلش را به یغما بردند *(ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ۱۳۸۵: ۶۱/۹، ۷۱ و ۲۲۲)*. به نجف اشرف آمد و در آنجا سکونت گزید. بدینسان شهر نجف به دانشگاهی منحصر به فرد در زمینهٔ فقه اهل بیت علیهم‌السلام تبدیل گشت. حنابله دردها و رنجهایی را بدتر از آنچه بیان شد در مورد شیخ مفید نیز به انجام رساندند به گونه‌ای که فرماندهٔ سپاه در سالهای ۳۹۳ و ۳۹۸ق ایشان را به خارج از بغداد تبعید کرد، ولی شفاعت علی بن مزید او را به منزلش در بغداد بازگرداند *(همان: ۶۹ و ۷۱؛ ابن جوزی، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم ۱۴۱۵: ۱۷/۲۳۸)*. به همین صورت، منزل شریف مرتضی نیز در سال ۴۲۲ق غارت شد، و گروهی از شیعیان به قتل رسیدند. در سال ۴۴۸ق شیخ طوسی در این شهر مبارک که به واسطهٔ برکات باب مدینهٔ علم الرسول، آکنده از فیوضات الهی بود رحل اقامت افکند و بسیاری از اهل فضل که قبل از شیخ در این شهر ساکن بودند به محضر ایشان شتافتند تا از علومی که خداوند تبارک و تعالی به ایشان بخشیده بود نوری برگیرند و از آثار این عالم ربانی مستفیض گردند. علما نیز برای نوشیدن جرعه‌ای از این دریای موج اسرار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام اطراف ایشان را فرا گرفتند.

حلقهٔ محافل علمی در عصر ایشان به گرمی برپا بود و بدین ترتیب نجف اشرف مرکز رهبری علمی و دانشگاهی بزرگ برای نشر معارف در زمینه‌های فقه، اصول،

حدیث، تفسیر، فلسفه، رجال و ادبیات به شمار می‌رفت.

شیوه آموزش در این حوزه این‌گونه بود که استاد در موضوعی اقوال و ادله آن را بیان کرد و با امعان نظر و دقت در آنها به نتیجه دست می‌یافت و آن را به شاگردان ارائه می‌نمود. به این صورت، توانایی علمی استاد مشخص می‌شد و بهره شاگرد از فضل و علم نیز آشکار می‌گشت. آنگاه چون توانایی استنباط فروع از اصول در نزد شاگرد ملکه شده و پابرجا می‌گشت، استاد به وی اجازه اجتهاد می‌داد و وی در حالی که از این دانشگاه بزرگ کوله‌باری از علم، دانش و معارف گرانبها را فراهم ساخته بود، به شهر و دیارش بازمی‌گشت تا به هدایت قومش پردازد.

بدین ترتیب، عالمان زیادی از این حوزه با عظمت فارغ التحصیل شدند که آثار آنها در زمینه‌های فقه، اصول، تفسیر، عقاید، فلسفه و رجال سهم بزرگی در کتابخانه‌ها را به خود اختصاص داده است. در زمینه نشر این کتاب‌ها مردم ایران بسی همت گماشتند و نقش بسزایی در این قسمت دارند.

آنگاه که شیخ طایفه در سال ۶۰۴ق بعد از اقامت دوازده ساله در نجف دعوت حق را لبیک گفت، فرزندش ابوعلی حسن بن محمد بر جای وی نشست و علما برای بهره گرفتن از معارف او به نزدش شتافتند. اهل فضل نیز در روایت حدیث از او به واسطه آراستگی به ملکه اجتهاد صحیح کسب اجازه نمودند. *امالی* ایشان در کنار *امالی* پدر بزرگوارش حقایق را به روشن‌ترین حالت بیان می‌دارد.

هجرت به نجف همچنان به طور پیوسته ادامه داشته است. هرچند در برهه‌هایی از زمان بزرگان تشیع در حله، حایر و سامرا نیز سکونت داشته‌اند، ولی حلقه‌های درس و بحث پیوسته در این شهر برقرار بوده و قلم از بیان این عظمت علمی در آن عصور تا زمان سید بحرالعلوم و شیخ الاکبر کاشف الغطاء و پس از وی صاحب جواهر قاصر و ناتوان است؛ اهل فضل به بزرگی صاحب جواهر اعتراف داشتند و برای بهره‌گیری از جواهر دریای علوم وی به نزدش می‌شتافتند.

آنگاه که وی نیز به رحمت حق شتافت، فیض الهی شخصیت شیخ انصاری را


فراگرفت و اراده ذات اقدس الهی مواهبی را به وی عطا کرد که ایشان را از علمای اعلام زمان خود فراتر برد و در تمامی فضایل، عالی و برجسته نمود. از این رو، دو کتاب *فرائد الاصول* او در اصول و *المکاسب* در فقه، محور مباحث سطح عالی حوزه‌ها قرار گرفت و محققان درباره آنها تلاشهای بسیار نمودند، به طوری که تعالیق مختلفی بر آنها نگاشته شده است. این روند در عصر ملا محمدکاظم خراسانی به اوج نشاط خود رسید و علمای فراوانی به منظور استفاده از این دانشمند بزرگ از سرتاسر بلاد گرد آمدند. این خط روند تا روزگار ما نیز ادامه یافته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها

- (۱). در اجازه سید حسن صدر از شیخ آغا بزرگ تهرانی، ابن جنید در سال ۳۸۱ ق وفات یافت و در قصص العلماء آمده که از مشایخ مفید و معاصر عمانی و معز بویه بود و اجوبه مسایل معز بویه از اوست؛ (تنکابنی، قصص العلماء: ۳۲۵).
- (۲). در ریاض العلماء: عمانی: در نسبت به عمان، مکان معروفی که خوارج در آن زندگی می‌کردند، در بین یمن و فارس و کرمان و عمان در نزدیکی «صحار» واقع است و الحدراء: منسوب به ساخت کفش و فروش آن.
- (۳). اجازه صاحب المعالم البحار ۱۰۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد، المحلی، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف، جامع بیان العلم و فضله، مؤسسة الریان و دار ابن حزم، ۱۴۲۴ق.
۳. ابن عربی، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۱ق.
۴. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، بیروت، دارالکتب، چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.
۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، داربیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ق.
۶. ازهری، محمد بشیر ظافر، طبقات المالکیة، قاهره، دارالافاق، ۱۴۲۰ق.
۷. اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، ذکر اخبار اصفهان [تاریخ اصفهان]، ترجمه نورالله کسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۷.
۸. آلوسی، محمد بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۹. امین، احمد، فجر الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۰. انظارى قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر قرطبی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۲. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰.
۱۳. بغدادی، ابن ندیم، فهرست ابن ندیم، به تحقیق رضا تجدد.
۱۴. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ق.
۱۵. تنکابنی، محمد، قصص العلماء، تهران، انتشارات اسلامیه،
۱۶. جرجی زیدان، تاریخ آداب اللغة العربیة، بیروت، دارمکتبة الحیاة، ۱۹۷۸.
۱۷. جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

۱۸. جوزیه، ابن قیم، أعلام الموقعين عن رب العالمين، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۱۶ق.
۱۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۲۹ق.
۲۰. حاکم، ابو عبدالله، مستدرک الحاکم، بیروت، دارالفرقه.
۲۱. حسن خان، محمد صدیق، حصول المأمول من علم الاصول، قاهره، دارالفضیله، ۲۰۰۴.
۲۲. حسن، حسن ابراهیم، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۳۸.
۲۳. حموی، یاقوت، معجم الادباء، تهران، سروش، ۱۳۹۱ق.
۲۴. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، تهران، مکتبه اسماعیلیان، بی تا.
۲۵. زحیلی، محمد، تاریخ القضاء فی اسلام، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۲ق.
۲۶. زرقانی، محمد بن عبدالباقی، شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک، بیروت، بی تا.
۲۷. سیوطی، عبدالرحمن، تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۲۸. شافعی رازی، مناقب شافعی،
۲۹. شهید اول، محمد بن مکی، ذکر الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۹ق.
۳۰. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، بیروت، دارالجیل، ۱۹۱۳.
۳۱. شیخ بهایی، محمد بن حسین، الوجیز، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۳۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، بیروت، دار التعاریف، ۱۴۱۲ق.
۳۳. شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، تهران، مؤسسه مطالعات، ۱۴۱۳ق.
۳۴. صدر، حسن، نهاية الدراية فی شرح رسالة الموسومة، بی جا، بی تا.
۳۵. طالیسی، ابوداود، مسند الطالیسی، بیروت، دارالفرقه، بی تا.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.

٣٧. عبدالرزاق، مصطفی، تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، سوم، ١٤٢٦ق.
٣٨. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، بیروت، دارالفرقة، دوم، بی تا.
٣٩. عینی، عمدة القاری، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
٤٠. قزوینی، ملاخلیل، صافی در شرح کافی، انتشارات دارالحدیث، بی تا.
٤١. قلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی، صبح الاعشی، قاهره، دارالکتب المصریة.
٤٢. کاظمی، حسن صدر، تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام، عراق، بی تا.
٤٣. مالک، مواطاة، به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی هروی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٤٠٦ق.
٤٤. محدث دهلوی، ولی الله، حجة الله البالغة، انتشارات شیخ الاسلام،
٤٥. محقق الحلی، جعفر بن حسن، المعتبر فی شرح المختصر، قم، مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام، ١٣٦٤.
٤٦. ملکی حنفی، موفق احمد، مناقب ابوحنیفه،
٤٧. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسه نشر اسلامی،
٤٨. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل بیت، اول، ١٤٠٨ق.
٤٩. نوری، یحیی بن شرف، ارشاد الساری [فی شرح البخاری]، بیروت، بی تا.
٥٠. هیشمی، ابن حجر، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، بیروت، دارالفکر، ١٤١٨ق.
٥١. وجدی، محمد فرید، دایرة معارف القرن العشرون، بیروت، دارالفکر، ١٣٥٨ق.